

در این سینه زنی

من در طلب خون توام تا به کجاها
تو پر زده‌ای مثل مسیحا به کجاها
ای محشر پاشیده در این سینه زنی‌ها
رفته ست به دنبال تو دریا به کجاها
رفته ست که در خویش تو را حل کند و بعد
تبخیر شود تا به ثریا... به کجاها
هر قطره اشکی غزل داغ تو گشته است
تا شرح دهد خون خدا را به کجاها
لب باز کند نوحه بخواند که زهر سنگ
جاری شود آبی سوی فردا، به کجاها
ویران شده ام، ریخته ام زیر قدم‌ها
رفتم پی ادراک تو حالا به کجاها
تا جاذبهات بر دل هر قطره بریزد
راهی کنی این اشک رها را به کجاها
بویت از افق‌ها به زمین می‌چکد ای ماه
تا بال بگیریم از اینجا به کجاها
سمتی که نفس‌های تو بر خاک چکیده ست
سمتی که تو را برد اهورا به کجاها
خونت شده خورشید که هر روز بتابد
بر غربت این خاک، به دنیا، به کجاها

صالح محمدی امین

آفتاب ظهر عاشورا

گرچه روزی تلخ تر از روز عاشورا نبود
آنچه ما دیدیم جز پیشامدی زیبا نبود
عشق می‌فرمود «باید رفت» می‌رفتند و هیچ
بیمشان از تیرهای تلخ و بی پروا نبود
خیمه‌ها از مرد خالی می‌شد اما همچنان
اهل بیت عشق در مردانگی تنها نبود
آفتاب ظهر عاشورا به سختی می‌گریست
کودکان لب تشنه بودند و کسی سقا نبود
آسمان می‌سوخت از داغی که بر دل داشت، آه!
کودکی آتش به دامن می‌شد و بابا نبود
کاروان کم کم به سمتی ناکجا می‌رفت و کاش
بازگشتی این سفر را، باز از آنجا نبود

سید محمد ضیاء قاسمی

سمت عاشقی

بیابانت کفن شد تا بمانی شعله‌ور در خون
گلستانی شوی در لامکانی شعله‌ور در خون
زمین و آسمان در خویش می‌پیچند از آن روز
که برپا کرده‌ای آتشفشانی شعله‌ور در خون
تو نوحی می‌بری هر روز هفتاد و دو دریا را
به سمت عاشقی یا بادبانی شعله‌ور در خون
دو بال سرخ افتادند از ماه و علم خم شد
کنار رود جا ماند آسمانی شعله‌ور در خون
صدایت بوی باران داشت تا خواند آیه گل را
سرت بالایی نی چون کیهکسانی شعله‌ور در خون
و قبله در نگاه تیغ جاری شد که با حلقه
نماز آخریت را بخوانی شعله‌ور در خون
خوت را ریختی ای عشق در حلقوم آهن‌ها
غزل خواندی در آتش با زبانی شعله‌ور خون

سید محمد ضیاء قاسمی



نجات

تا آفتاب از حرکات تو می‌وزد
از سمت سیب عطر صفات تو می‌وزد
دل می‌دهیم، پنجره را باز می‌کنیم
باران گرفته یا کلمات تو می‌وزد؟
دل می‌شویم محض تپیدن به پای تو
بر خاک کوچه‌ای که حیات تو می‌وزد
اینک چقدر بوی شهادت، چقدر صبح
اینک چقدر از نفحات تو می‌وزد
امشب بهار می‌دهد از خون روشنت
فردا بهشت از برکات تو می‌وزد
با هر اذان به یاد همان ظهر چاک چاک
گیسوی خونچکان صلات تو می‌وزد
کشتی نشستگان تو را بیم موج نیست
آنجا که بادبان نجات تو می‌وزد

سید اکبر میرجعفری

محرم

دنیا به چشم من شبی از جهنم است
اندوه دل به قدر غم هر دو عالم است
پوشیده آسمان و زمین جامه سیاه
هر لحظه‌ای برای دل من محرم است
امشب فضای خاطره‌هایم کیود شد
امشب تهی شدم از هر چه میهم است
ابری عزا گرفته درونم که این چنین
هستی برای داغ دلم گویا کم است
امشب برای خاطر این چشم بی‌شکیب
داغی هزار ساله برایم فراهم است
بعد از تو ای عزیز شهیدان کربلا
دنیا به چشم من شبی از جهنم است

عبدالرحیم سعیدی راد

